



رابین هود

هوارد پایل

ترجمه پروین ادیب



رابین هود^۱ یاغی می شود

در روزگاران قدیم، زمانی که شاه هنری حکمران انگلستان بود، در چمنزارهای سرسبز جنگل شروود^۲، نزدیک ناتینگهام، یاغی سرشناسی به اسم رابین هود زندگی می کرد. تا پیش از او، هیچ کمانداری به مهارت او در تیراندازی دیده نشده بود و هیچ گروه دهقانی همچون گروه شاد و سرخوش صدوپنجاه نفری او وجود نداشت. گرچه اعضای این گروه همگی یاغی بودند اما مردم آن ها را دوست داشتند؛ زیرا ممکن نبود کسی برای درخواست کمک پیش رابین هود شاد و بذله گو بیاید و دست خالی برگردد.

اما رابین از اول چنین آدمی نبود و این داستان به شما خواهد

گفت که او چطور به موجودی یابی بدل شد.

زمانی که رایین، جوان هجده ساله، بی باک و نیرومندی بود، داروغه نائینگهام^۳، اعلام کرد که قرار است یک مسابقه تیراندازی با تیروکمان برگزار شود. جایزه ای که به برنده مسابقه تعلق می گرفت یک بشکه بزرگ نوشیدنی و یک تیروکمان بود. وقتی رایین ماجرای این مسابقه را شنید گفت: «من هم تو این مسابقه شرکت می کنم و کمان می کشم البته، نه فقط به خاطر بردن اون بشکه، بلکه برای دیدن لبخند ماریون خانوم.»

ماه می بود. گل ها سراسر چمنزار را پوشانده و درختان سیب شکوفه کرده بودند. صدای فاخته و چکاوک از لابه لای پرچین ها به گوش می رسید. هوای لطیفی بود و رایین ضمن فکر کردن به ماریون خدمتکار زیر لب سوت می زد.

آن روز صبح وقتی رایین سرگرم قدم زدن در جنگل بود، چشمش به پانزده تن از جنگل بانان سلطنتی افتاد که زیر درخت بلوط بزرگی نشسته بودند. همه آن ها لباس های سبز روشن یا آن گونه که گفته می شد، سبز زیتونی به تن داشتند و با کلوچه گوشت و نوشابه ضیافتی برای خودشان برپا کرده بودند. یکی از آن ها در حالی که دهانش پر بود، رایین را صدا کرد: «اوهوی جوون! با اون تیرکمونت

کجا داری می‌ری؟»

وقتی رابین گفت عازم شهر ناتینگهام است تا برای بردن جایزه در مسابقه شرکت کند، همه با صدای بلند به او خندیدند. آن‌ها او را جوانک پرمدعایی نامیدند که هیچ شانس برای برنده شدن ندارد. از آنجاکه هیچ جوانی دوست ندارد او را دست بیندازند، رابین هم عصبانی شد و با لحن جسورانه‌ای با آن‌ها شرط بست که می‌تواند از فاصله صدوپنجاه متری به بهترین آهویی که در گله وجود دارد تیر بیندازد و او را از پا در بیاورد. او کمان پر قدرتش را که از چوب درخت سرخدار* درست شده بود در دست گرفت و قسمت تیز آن را روی برجستگی پشت پایش قرار داد. زه کمان را کشید و تیر سرپهن و قلاب‌داری را داخل آن گذاشت؛ بعد درحالی‌که سر کمان را رو به بالا گرفته بود، قسمت انتهایی تیر را که با پر خاکستری مرغابی پوشانده شده بود نزدیک گوشش قرار داد. لحظاتی بعد صدای زه کمان شنیده شد و تیر مثل شاهینی که در باد سرعت گرفته باشد به پرواز درآمد و آهو را به زمین انداخت.

رابین فریاد زد: «آها!» و بعد درحالی‌که با دست ضربه‌ای به ران خود می‌زد پرسید: «نظرتون راجع به این تیراندازی چی بود

* نوعی درخت جنگلی.